



Studies on Israel - US

Vol 25. No 2. Summer 2024

Received date: 2024.05.25

Acceptance date: 2024.07.06



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

The Gaza War, the Decline of American Leadership and the Emergence of a New Regional Order

Mohammad Salari¹



Abstract

After the Second World War, the Palestinian issue remained one of the unresolved issues of the Middle East region, and for years the United States of America maintained its presence and role in this geography by supporting the Zionist regime. However, the recent developments in the Middle East and the beginning of the massive war in Gaza after the October 7 attacks by Hamas in the occupied territories was a turning point that brought this region into a new path and a new order, and made the belief in the American-centered regional order face very fundamental challenges. Washington seems to be very weak and helpless in controlling regional developments and events that have been denied by state and non-state actors, and it can no longer implement a unipolar order in this geography. The new order, which is the result of a network of efforts by governmental and non-governmental actors including Hamas, has left no room for American leadership and heralds an order with new rules and principles. In this article, by mentioning the preliminaries raised, we are looking for the basic question, what effect will the war in Gaza have on the order of the Middle East region and the leadership position of the United States?

Keywords: New Regional Order, Israeli Regime, Non-State Actors, Leadership of the United States of America, Hamas.

1 - Researcher of Middle East Issues, Graduate of Master of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای؛ اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی

دوره ۲۵، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵

Home page: www.cmess.sinaweb.net

نوع مقاله: علمی

جنگ غزه، تنزل رهبری آمریکا و ظهور نظم جدید منطقه‌ای

محمد سالاری^۱



چکیده

بعد از جنگ جهانی دوم مسئله فلسطین جزء مسائل حل نشده منطقه خاورمیانه باقی ماند و سال‌های سال ایالات متحده آمریکا به حمایت از رژیم صهیونیستی حضور و بازیگری خود را در این جغرافیا حفظ کرد. اما تحولات اخیر خاورمیانه و شروع جنگ گسترده در غزه بعد از حملات ۷ اکتبر حماس در خاک سرزمین‌های اشغالی نقطه عطفی بود که این منطقه را وارد مسیر تازه و نظم جدیدی کرد و باور به نظم منطقه‌ای با محوریت آمریکا را با چالش‌های بسیار اساسی روبه‌رو ساخت. واشینگتن در کنترل تحولات و حوادث منطقه‌ای که توسط بازیگران دولتی و غیر دولتی رگم خورده است، بسیار ناتوان و درمانده به نظر می‌رسد و دیگر نظم تک قطبی در این جغرافیا را نمی‌تواند پیاده‌سازی کند. نظم جدید که حاصل شبکه‌ای از تلاش‌های بازیگران دولتی و غیر دولتی از جمله حماس است، دیگر جایی برای رهبری آمریکا باقی نگذاشته و خبر از یک نظم با قواعد و اصول جدید می‌دهد. در این مقاله با ذکر مقدمات مطرح شده به دنبال این پرسش اساسی هستیم که جنگ غزه چه تاثیری در نظم منطقه خاورمیانه و جایگاه رهبری ایالات متحده خواهد داشت؟

واژگان کلیدی: نظم جدید منطقه‌ای، رژیم اسرائیل، بازیگران غیر دولتی، رهبری ایالات متحده آمریکا، حماس.

۱ - پژوهشگر مباحث خاورمیانه، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
msalari42@yahoo.com

مقدمه

فلسطین از زمان تاسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ همواره در مراحل مختلفی با رژیم و حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا در جنگ بوده است. وقوع حمله ۷ اکتبر حماس علیه رژیم صهیونیستی موسوم به عملیات طوفان الاقصی و ضربه سنگین نظامی به آن و شکست سیاست بازدارندگی، تل‌آویو را وارد یک باتلاق عمیقی کرد. رژیم صهیونیستی در واکنش به عملیات ۷ اکتبر حماس، برای بازسازی اقتدار از دست رفته خود و ترمیم شکست راهبرد بازدارندگی دست به تخریب گسترده غزه زد (Fandy¹, 2024). این جنگ علاوه بر اینکه برای شهروندان فلسطینی در غزه یک فاجعه و برای جامعه جهانی به‌عنوان جنایت جنگی منعکس شد، امنیت و نظم منطقه‌ای خاورمیانه را با چالش اساسی روبه‌رو ساخت و موجی از ناامنی‌ها و بی‌ثباتی را در این جغرافیا به وجود آورد. این بحران نظم تک قطبی ایالات متحده آمریکا را که در حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه بعد از بیداری اسلامی کشورهای عربی یا به تعبیر بهار عربی دچار صدمه شده بود را در روند نزول دائمی قرار داد. شکست راهبردهای ایالات متحده آمریکا و بلاتکلیفی و ضعف گسترده در رهبری واشینگتن این منطقه را با خلاء بزرگی مواجه کرد تا قدرت‌های منطقه، این جغرافیا را عرصه مبارزه برای قدرت تبدیل کنند. شبکه‌ای از بازیگران غیر دولتی در ایجاد نظم جدید منطقه‌ای و پر کردن خلاء قدرت نقش بسزایی داشته و نه تنها رهبری آمریکا را در این جغرافیا به شدت تضعیف کرده بلکه امنیت و ثبات و یکپارچگی و نفوذ دولت‌ها را با بلاتکلیفی گسترده همراه ساخته است (Krieg, 2024). سال‌ها است که استراتژیست‌های آمریکایی بر ضرورت کاهش و بازنگری حضور نظامی این کشور در منطقه خاورمیانه تأکید می‌کنند. از نظرگاه آنان، بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ به عرصه نظام بین‌الملل، اجتناب آمریکا از درگیر شدن در بحران‌های نظامی و حضور در مناطق بحران‌آفرینی چون خاورمیانه را به ضرورتی گزیرناپذیر بدل کرده و کنشگران اصلی منطقه هر کدام برآند تا به فراخور قدرت، سیر تطور و تکوین نظم امنیتی نوین منطقه خاورمیانه را در راستای منافع ملی و ظرفیت قدرت خود هدایت کنند. بحران غزه فصل تازه‌ای در تاریخ روابط بین‌الملل خواهد بود و اصول و هنجارهای سنتی منطقه‌ای را متحول و شکل جدیدی به آنها خواهد بخشید و نوید زایش یک نظم جدید و قواعد جدید را می‌دهد.

1 - Director of Middle East Program and Gulf Security in the International Institute for Strategic Studies (IISS) in London

نظم منطقه‌ای (Regional Order)

الگوهای مدیریت مناقشات درون مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را اصطلاحاً نظم منطقه‌ای می‌نامند. نظم منطقه‌ای مبتنی به الگوهایی است که مهم‌ترین آنها عبارت هستند از موازنه قوا، کنسرت، امنیت دسته جمعی و همگرایی نظام‌های منطقه‌ای، ائتلاف دولت‌ها و تحولات بین‌المللی از جمله عوامل موثر بر نظم منطقه‌ای هستند. دیوید لیک معتقد است یک نظام منطقه‌ای معلول تسری‌های امنیتی عوامل خارجی است که ریشه در نواحی جغرافیایی خاص داشته اما الزاما محدود به آن ناحیه نیستند. این پیوندهای امنیتی موجد تعاملات محوری در منطقه است. دیوید لیک تعداد حجم و توزیع عوامل خارجی امنیتی و غیر امنیتی هزینه‌های معامله و مذاکره ساختارهای نظام منطقه‌ای و نظام جهانی را بر استقرار نوع نظم منطقه‌ای موثر می‌داند (لیک و مورگان، ۱۳۹۵: ۳۱). ویژگی‌های ادراکی محیطی شامل ایستارهای واحدهای سیاسی نسبت به یکدیگر هنجارها و ارزش‌های حاکم بر مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین ماهیت شدت و تداوم معضلات امنیتی در میان بازیگران نقش بسزایی در تعیین شکل و نوع نظم منطقه‌ای دارند (جاب، ۱۳۹۵: ۲۴۷). شکل‌گیری هر نوع نظم منطقه‌ای در چارچوب ساختار توزیع قدرت امکان‌پذیر است؛ اما اینکه یک موازنه ناپایدار شکل به اجزای ادراکی و شناختی بازیگران منطقه نسبت به یکدیگر بستگی دارد. این گزاره‌ها با تاکید بر جنبه‌های بین‌الذهانی و ماهیت اجتماعی روابط بین‌الملل معضله‌های امنیتی را امری برساخته و متأثر از درک و تفسیری می‌دانند که مبنای شکل‌گیری سیاست امنیتی دولت‌ها است (Solingen, 1996).

در این دیدگاه ایستارها و ادراک بازیگران کلیدی قدرت‌های بزرگ مورد اهمیت بیشتری است، تل سولینگن نیز سیاست امنیتی واحدهای سیاسی یک مجموعه امنیتی را در شکل‌گیری و تحول نظم منطقه موثر می‌داند. توجه وی معطوف به چرایی و چگونگی تاثیر منافع سیاسی-اقتصادی دولت‌ها بر ساخت و دگرگونی الگوهای مدیریت مناقشات منطقه‌ای است. سولینگن نشان می‌دهد که نظم منطقه‌ای شدیداً از سیاست داخلی واحدهای سیاسی تاثیر می‌پذیرد و متقابلاً بر آن تاثیرگذار است (معینی و متقی، ۱۴۰۲: ۹۱). البته در کنار نقش کلیدی بازیگران دولتی و قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری نظم منطقه‌ای نقش‌آفرینی قدرت‌های غیر دولتی می‌تواند در شکل‌گیری نظم منطقه‌ای تاثیرگذار باشد که در این نوشتار به نقش تاثیرگذار آنها در ایجاد نظم جدید منطقه‌ای، به‌ویژه در دوران پسا جنگ غزه اشاره خواهیم کرد.

افول در نظم منطقه‌ای و سقوط هژمونی آمریکا

بعد از جنگ خلیج فارس نظم منطقه‌ای خاورمیانه به نحوی تعریف آمریکایی داشت و حاصل روابط بین‌المللی بازیگران دولتی و کلیدی منطقه‌ای بود که نقش ویژه‌ای را برای بازیگری آمریکا قائل بودند. درست همانند چارچوب فکری ساموئل هانتینگتن در قالب نظام تک-چند قطبی که در آن یک ابرقدرت با قدرت قابل توجه، با بسیاری از قدرت‌های جزئی همراه می‌باشد. بر این اساس، ابرقدرت به طور موثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر، قدرت جلوگیری از این کار را ندارند. در مقابل، در یک سیستم چند قطبی، قدرت‌های عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردار هستند و همکاری و رقابت با یکدیگر الگوهای حاکم بر روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد. هانتینگتون وضعیت قدرت در جهان را هیچ‌کدام از دو نوع تک قطبی و چند قطبی ندانسته و بر این باور بود که نظام کنونی نظامی تک-چند قطبی است که در آن آمریکا تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، فنی، فرهنگی، ایدئولوژیک، از توفیق و برتری نسبت به سایر کشورها برخوردار است و در عمل قادر است منافع خود را در همه جا گسترش دهد (نیاکوئی، ۱۳۹۱).

بر اساس این نوع نگرش‌ها، واشینگتن به‌عنوان یک هژمون منطقه‌ای ظاهر شده بود که قدرت‌های منطقه احترام ویژه به اقتدار آن داشته و نقش آن را در حل و فصل کردن بحران‌های منطقه موثر می‌دانستند. در قالب نقش هژمون بازیگران کلیدی خاورمیانه ساختاری را باور داشتند که در آن واشینگتن نقش حیاتی را در ایجاد ثبات و امنیت بازی می‌کرد. از جنگ خلیج فارس بر سر رژیم تحریم‌های عراق، بیانیه ۱۹۹۱ دمشق، توافقنامه اسلو و درست تا جنگ سال ۲۰۰۳ در عراق امورات منطقه‌ای توسط قدرت مسلط ایالات متحده آمریکا تعیین می‌گردید و این بازیگر مرزهای رفتاری بازیگران کلیدی این منطقه را تنظیم می‌کرد (KRIEG, 2024: 3). خاورمیانه از لحاظ رفتاری به قواعد و اصول مسلط بین‌المللی و هنجارها و قواعد بین‌المللی و به نقش آمریکا احترام بسیار قائل بود. جنگ خاورمیانه در سال ۲۰۰۳ و حمله آمریکا علیه صدام حسین بعد از تجاوز عراق به کویت این رویه را دچار تغییر کرد. تقویت جایگاه بازیگران غیر دولتی و رشد شبکه‌ای گروه‌های معارض آمریکایی موسوم به جهادگران مذهبی و تقویت هلال شیعه و نقش فعال ایران و حامیان آن در منطقه جایگاه و رهبری آمریکا را در منطقه با خطرات جدی مواجه ساخت. یکی از این نشانه‌ها علی‌رغم اینکه آمریکا حمله به عراق را به هدف آزادسازی آن اعلام کرد و مانور قدرت نظامی خود را نشان داد اما در انتها منجر به خروج نیروهای

خود در اکتبر سال ۲۰۱۱ شد. در تحولاتی که بعد از خروج نیروهای آمریکا رغم خورد رفته رفته ایده هژمونیک بودن آمریکا در نظم منطقه‌ای خاورمیانه با شکست مواجه شد. دیگر آن نقش کلیدی و مهم را واشینگتن نمی‌تواند داشته باشد، حتی زمانی که اوباما در مسند قدرت نشست به‌عنوان رئیس‌جمهور دموکرات ایالات متحده آمریکا و به دنبال گسترش تفکرات لیبرال دموکراسی غرب در منطقه بود، نتوانست این رویه را تغییر دهد. تحولات سال ۲۰۱۱ خاورمیانه و شورش‌های کشورهای عربی که برخی از آنها از شرکای سنتی و استراتژیک آمریکا بودند، مثل مصر و همچنین حمایت قدرت‌های منطقه‌ای مثل ایران و ترکیه از انقلابیون این کشورها، در تنزل جایگاه آمریکا سرعت بخشید. تبدیل سوریه به میدان جنگ و خونریزی و قتل عام گسترده شهروندان سوری به دست گروه داعش و شعار و وعده‌های توخالی آمریکا در کمک به حل این بحران به رشد قدرت بازیگران غیر دولتی و افول نظم آمریکایی در منطقه کمک کرد. سقوط دیکتاتورهای اقتدارطلب عربی و بیداری اسلامی و به تعبیری بهار عربی و شورش و ناامنی گسترده در داخل این کشورها به ناامنی و بی‌ثباتی بیشتر دامن زد. پیامدهای بهار عربی و مقابله با خشونت‌های داخلی سریع و خشن انقلاب‌های مصر، لیبی، یمن و سودان از سال ۲۰۱۳، دولت‌های ضعیف و شکست‌خورده‌ای را ایجاد کرد که در یک زنجیره بین جنگ داخلی و سرکوب رژیم به سر می‌بردند. به طور کلی تحولات خاورمیانه به سمتی رفته که دیگر نظم تک‌ساحتی و هژمونیک آمریکا را نمی‌پذیرند و با رشد گروه‌های مقاومت اسلامی و شبه نظامی‌های مخالف حضور آمریکا در این جغرافیای گسترده تنزل و افول نظم منطقه‌ای را خبر می‌دهند. مسئله فلسطین و آزادسازی آن و تقابل و جنگ با رژیم صهیونیستی به‌عنوان شریک و پایگاه استراتژیک آمریکا در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا در سال‌های اخیر نقش بی‌اهمیت آمریکا در ایجاد امنیت و ثبات را به قدرت‌های منطقه‌ای نشان داده است.

با گذشت دو دهه از دوران به اصطلاح پکس آمریکانا «Pax Americana»^۱، خاورمیانه امروز بسیار شبیه به یک سیستم نو قرون وسطایی است که در تئوری سیاسی اولین بار در سال ۱۹۷۷ توسط

۱ - از منظر سیاسی پکس به معنی صلح بر پایه یک نظم معین است که توسط یک قدرت بزرگ طی اتحادیهایی با دیگران و یا تحمیل قواعد و هنجارهای خود بر اتباع قلمروی تحت نفوذش شکل می‌گیرد. پکس آمریکانا یعنی دوران اوج تسلط قدرت ایالات متحده آمریکا در تاریخ روابط بین‌الملل که به اعتقاد بسیاری این دوران به پایان خود رسیده است.

نظریه‌پرداز هدلی بول در انجمن آنارشیستیک مورد بحث قرار گرفت (مطالعه نظم در سیاست‌های جهانی برای توصیف فرسایش حاکمیت دولت در جهان جهانی معاصر) (Bull, 2002: 245).

در این سیستم بازیگران خصوصی، تجاری و دولتی و فرا دولتی مانند اتحادیه عرب یا شورای همکاری خلیج فارس همه با حقوق غیر رسمی حاکمیتی و ادعاهای متداخل برای اقتدار ظاهر شدند و هیچ‌یک بر دیگری ادعای تسلط و اقتدار ندارند (LAYNE, 2012). لذا در این شبکه در حال رشد بازیگران غیر دولتی و دولتی و قطب‌های چندگانه قدرت و افزایش چشمگیر نقش‌آفرینی در تحولات سیاسی منطقه، قدرت هژمون منطقه‌ای آمریکا جایی برای حیات نخواهد داشت. در این شرایط در هر درگیری در منطقه که اتفاق بیفتد، به نظر می‌رسد که پویایی قدرت به شدت بی‌ثبات است، به طوری که یک قطب در یک درگیری ممکن است قطب درگیر در طرف دیگری نباشد (KRIEG, 2024: 4).

یکی از نشانه‌های تغییر نظام منطقه‌ای این است که اولویت استراتژی کلان آمریکا دیگر در خاورمیانه خلاصه نمی‌شود بلکه با تغییرات امنیتی و بحران‌های دیگر در سراسر جهان و بازیگری روسیه و چین در جغرافیای خارج از خاورمیانه اولویت واشینگتن دیگر نمی‌تواند در غرب آسیا متمرکز باشد و با تحولات چند سال اخیر در اوکراین و تایوان و چین جغرافیای شرق آسیا و اقیانوسیه هم اهمیت پیدا کرده است. ناسازگاری و هماهنگی آمریکا در واکنش به بحران‌های منطقه‌ای از بایدن تا زمان ترامپ و بایدن کاملاً مشهود بوده است و لذا در استراتژی کلان آمریکا باید بالانس و توازنی در مواجهه با بحران‌ها شکل بگیرد (طولابی و همکاران: ۱۴۰۲). واشینگتن با این شرایطی که ذکر آن شد در دوره‌ای خواست که این شکست را جبران کند و دوباره جایگاه خود را در منطقه تقویت کرده و کشورهای کلیدی خاورمیانه را با طرح و برنامه جدید به ائتلاف خود و رژیم صهیونیستی در بیاورد. این برنامه در قالب طرح و پروژه آبراهام یا توافق آبراهام مطرح شد. پیمان آبراهام به دور از قرارداد صلح، در واقع یک اتحاد نظامی، نظارتی و امنیتی بین اسرائیل، امارات، بحرین و دیگران بود که برای حفظ منطقه تحت هژمونی ایالات متحده تنظیم شده بود. اما این استراتژی اساساً ناقص بود. ایجاد این اتحاد عمداً فلسطینی‌ها را کنار گذاشته و این واقعیت را نادیده می‌گیرد که صلح و ثبات واقعی در منطقه تنها با حل مشکلات آنها حاصل می‌شود (Abusalim, 2024). این پیمان که ترامپ به آن امید زیادی بسته بود در پایان دادن به تنش و احیای نقش آمریکا ناتوان و شکست خورده و همچنین فلسطینی‌ها قربانی توافقی شدند که در آن به طور کلی نادیده گرفته شده و با نگاه ضد ایرانی به تشدید بیشتر تنش‌ها در منطقه منجر می‌شد (قدومی، ۱۳۹۹: ۱۴).

نقش بازیگران غیر دولتی در نظم جدید منطقه‌ای

بازیگران غیر دولتی حاضر در منطقه دارای نفوذ و قدرت قابل توجهی شده‌اند. برخی از بازیگران مانند حزب الله در لبنان و حشدالشعبی و سپاه بدر در عراق و همچنین حوثی‌ها در ساختار سیاسی و حاکمیت این کشورها نیز جایگاه قابل توجهی را به دست آورده‌اند. به همین سبب بعید نیست که به زودی از زمره بازیگران غیر دولتی خارج شده و عهده‌دار مسئولیت حکمرانی شوند. اتحاد و همسویی این گروه‌ها با جمهوری اسلامی ایران که خود از بازیگران قدرتمند بوده و بیشترین پتانسیل را برای تبدیل شدن به قدرت اول منطقه‌ای دارد، سبب می‌گردد که سایر بازیگران منطقه که هم‌پیمان رژیم صهیونیستی و آمریکا هستند، احساس ناامنی و خطر نموده و در جهت حفظ توازن اقدام نمایند. نزدیکی اعراب و اسرائیل طی پیمان ابراهیم و زمزمه‌های عادی‌سازی روابط عربستان و اسرائیل و همچنین ایده تشکیل ناتوی عربی با مشارکت آمریکا در واکنش به این نگرانی‌ها است (Furlan, 2019: 178). در این میان چندین نکته حائز اهمیت است؛ نخست اینکه موازنه قدرت در رقابت اصلی منطقه بخش عمده‌ای از موازنه قدرت در سیستم منطقه را تشکیل خواهد داد. وزن بالای رقابت اصلی منطقه به گونه‌ای است که بازیگران نیز خواه یا ناخواه در آن به نقش‌آفرینی می‌پردازند. در سیستم امنیتی منطقه ایران و اسرائیل بیشترین سهم از تاثیرگذاری را دارند. به طور مثال در موضوعاتی نظیر پیمان ابراهیم عادی‌سازی روابط ریاض-تل‌آویو و ایده نانوی عربی اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشته و مبنای کار و بخش ثابت قضایا بوده‌اند. به این ترتیب باقی بازیگران منطقه نیز از میان این گزینه دست به انتخاب زده‌اند و در ساز و کار امنیتی سهیم شده‌اند که بخش عمده آن حاصل کنش و واکنش متقابل ایران و اسرائیل است. این امر نشان می‌دهد که ساز و کار و معماری امنیتی منطقه تحت تاثیر مستقیم موازنه قدرت میان این دو کشور قرار دارد. در این میان نقش بازیگران غیر دولتی در ساز و کار و معماری امنیتی خاورمیانه از دو جهت حائز اهمیت است. نخست اینکه این کنشگران از ائتلاف و هم‌نوایی‌هایی که می‌توانند موازنه‌شکن باشند، جلوگیری کرده و بازدارندگی موازی ایجاد می‌کنند. به طور مثال اقدامات تند اسرائیل در غزه با واکنش نیروهای مقاومت در عراق علیه پایگاه‌های آمریکایی پاسخ داده می‌شود. هدف از چنین اقداماتی تحت فشار قرار دادن ایالات متحده برای تغییر در رفتار تهاجمی متحد خویش است که یکسری اقدامات و فعالیت‌هایی را در جهت تضعیف نیروهای مقاومت فلسطینی و جبهه حامی فلسطین انجام می‌دهد (سیاحی و کتابی، ۱۴۰۲: ۱۳۲-۱۳۱). بازیگران غیر دولتی شاید به دنبال تصرف دولت نباشند اما در رقابت برای نفوذ در مرزهای ملی مشخص، شرکت دارند.

بازیگران مسلح غیر دولتی با ادعای خودمختاری استراتژیک از درون مرزهای دولت، خصلت منحصر به فرد و همگن حاکمیت دولت را تضعیف کرده‌اند (Yesiltas et al, 2022: 1).

سیاست دست پنهان و هدایتگری آمریکا برای تحولات منطقه‌ای با شکست مواجه شد و این قدرت‌های منطقه‌ای بودند که ابتکار هدایت و مدیریت حل بحران‌ها را در دست گرفتند. نمونه تاریخی این موضوع در تاریخ منطقه خاورمیانه، محاصره قطر توسط امارات متحده و عربستان سعودی بین سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ بود. قطر از انقلابیون در بهار عربی حمایت می‌کرد و لذا از آن ناراضی بودند. ابوظبی و ریاض تصمیم گرفتند که همسایه خود در خلیج فارس را مورد محاصره قرار دهند. این حرکت اساساً ساختار امنیتی منطقه‌ای آمریکا که در حول پایگاه فرماندهی مرکزی ایالات متحده در قطر می‌چرخید را تغییر داد. ایالات متحده آمریکا که پیش از آغاز بحران قطر قرارداد تسلیحاتی ۱۱۰ میلیارد دلاری با عربستان سعودی امضا کرده بود، با آغاز این بحران، قراردادی با ارزش ۱۲ میلیارد دلار برای فروش ۳۶ جنگنده با قطر به امضا رساند (KRIEG, 2024: 6).

جنگ غزه و پایان نظم امنیتی منطقه

جنگ اسرائیل علیه غزه موجی از شوک را در سراسر خاورمیانه به صدا درآورده و همچنین کل نظم منطقه‌ای را در خاورمیانه بی‌ثبات کرده است. این جنگ تمامی شئون زیست امنیتی منطقه خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده و فراتر از بحرانی انسانی که وجدان انسان‌های بیدار را به درد آورده است، بر آینده تعاملات امنیتی کنشگران منطقه اثری بی‌بدیل خواهد داشت. مبالغه نیست اگر بگوییم این جنگ نقطه عطفی در چگونگی تکوین و تحول نظم امنیتی منطقه خاورمیانه خواهد بود. فردای پایان جنگ غزه، دورانی دیگر در حیات سیاسی-امنیتی خاورمیانه خواهد بود (مجید شریفی، ۱۴۰۳). در تغییر این شرایط، سیاست افراطی رژیم صهیونیستی به‌ویژه حزب راست‌گرای لیکود و شخص نتانیاهاو به‌عنوان نخست‌وزیر آن نقش تاثیرگذاری داشته است. سیاست‌های افراطی نتانیاهاو در سرزمین‌های اشغالی و تعرض به مسجد الاقصی در چند مرحله و حمله حماس در ۷ اکتبر موسوم به عملیات طوفان الاقصی به کلی مسیر تحولات منطقه‌ای را دچار تغییر کرد. در این حمله که حماس با ترکیب حملات موشکی و عبور از دیوارهای امنیتی رژیم به خاک سرزمین اشغالی اسرائیل نفوذ کرده و بسیاری از افراد شاخص نظامی را که تحت شدیدترین تدابیر امنیتی بودند به گروگان گرفت. این حمله قوانین بازدارندگی نظامی رژیم صهیونیستی و همچنین ایالات متحده آمریکا را به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی آن، با شکست مواجه ساخت. تمامی سیاستمداران صهیونیستی در طول حیات رژیم همیشه به اصل سیاست بازدارندگی

به‌عنوان اصل حیات رژیم نگاه می‌کردند. بن‌گورین اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بود که در اجرای سیاست بازدارندگی با تشکیل یک دکترین نظامی پیشرفته تلاش کرد، ولی این سیاست چندان هم کارساز نبوده و اسرائیل همواره در اجرای آن با چالش روبه‌رو بوده است (سالاری، ۱۳۹۷: ۱۳۷). قابلیت توان و قدرت بازدارندگی مؤثر همواره برای رژیم اسرائیل مسئله بسیار اساسی و مهم بوده، حتی می‌توان از آن به‌عنوان سنگ‌بنای رهبران رژیم و رهنامه و دکترین دفاعی رژیم صهیونیستی یاد کرد (Levant, 2001: 1). این دکترین سال‌ها اعراب را از حمله مستقیم به اسرائیل باز داشته و این تفکر را در افکار دولت‌های عربی جا انداخته بود، که هزینه ضربه دوم بسیار زیاد و به نابودی کامل آنها منجر خواهد شد. اما این اتفاق تمام این نوع نگرش را زیر سوال برد و رژیم اسرائیل را در شرایط بسیار سختی قرار داد که برای ادامه حیات خود باید دوباره در سیاست‌های کلان استراتژیک نظامی خود جهت ایجاد بازدارندگی تجدید نظر اساسی کند.

حمله حماس و گرفتن گروگان‌ها بهانه‌ای شد برای فاجعه جنگ غزه و آمریکا هم به همین بهانه تمام قد از لحاظ نظامی از اسرائیل حمایت کرد و سلاح‌های مورد نیاز را علی‌رغم فشار افکار عمومی جهان به اسرائیل ارسال کرد. تمام پروتکل‌های حقوقی دفاع از غیر نظامیان در این جنگ از طرف رژیم زیر پا گذاشته شد و کسی نتوانست جلو آن را بگیرد و آمریکا هم از این نوع اقدامات دفاع کرد. پیام اسرائیل به ۴۰۰ میلیون عرب این بود که جان ۷ میلیون اسرائیلی ارزش خیلی بیشتری دارد و حاضر است برای آنها کل منطقه را هم به خاک و خون بکشد (Abraham, 2023).

جریان جنگ غزه نشان جدی از تغییر توازن قدرت به نفع قدرت‌های نوظهور و جدید است. بازیگری حماس به‌عنوان یک بازیگر کوچک توانسته است آمریکا را از کنترل تحولات در مانده و مستاصل کند. در پیامد این بحران در سطح افکار عمومی جهانی علاوه بر سقوط رهبری اخلاقی آمریکا توانایی او در اجماع‌سازی کاملاً شکست خورده است. اکنون تعداد کمی از شرکای منطقه‌ای آمریکا بر توانایی کاهش تنش و جلوگیری از بحران او حساب باز کرده‌اند.

ظهور نظم جدید منطقه‌ای

ناتوانی آمریکا برای حل مناقشه غزه برای شرکای سنتی آمریکا در منطقه پیامدهای منفی بسیاری در بر خواهد داشت. در جهان پس از شورش‌های سال ۲۰۱۱ خاورمیانه و به تعبیر بهار عربی جایگاه آمریکا در منطقه بسیار متزلزل و مشروعیت رژیم‌های موجود بسیار کاهش پیدا کرده است. ناتوانی نوابق‌دارگرایان پس از خیزش‌های انقلابی سال ۲۰۱۱ و تحولات اخیر در وضعیت فاجعه‌بار در غزه

ثبات رژیم صهیونیستی را در مرزهای مصر، اردن و لبنان بسیار تضعیف می‌کند. جنگ غزه به ایجاد شبکه‌ای از بازیگران غیر دولتی برای اینکه از سیستم‌های اقتدارگرایانه خود پیشی بگیرند، کمک شایانی کرده است. در گام اول نظم قدیمی دولت محوری آمریکا را ساقط و بی‌ارزش کردند و در گام بعدی نظم جدید را عرضه خواهند کرد. ایران به‌عنوان بازیگر قدرتمند جدید در غرب آسیا توانسته گروه‌های مقاومت که شامل شبکه‌ای از بازیگران غیر دولتی است را افزایش داده و از احساسات ضد اسرائیلی در تمام نقاط خاورمیانه در جهت مقابله با حضور ایالات متحده آمریکا به‌عنوان شریک استراتژیک رژیم اسرائیل بهره‌برداری کند. یمن با حمایت ایران خود را قهرمان حامی فلسطین به دنیا نشان داد و به‌عنوان یک بازیگر تاثیرگذار در منطقه خاورمیانه خود را به همه اثبات کرد. برای اولین بار در تاریخ یک بازیگر غیر دولتی از کشوری محروم یک محاصره شبه دریایی را در دریای سرخ که نبض مهم اقتصادی برای کشورهای صنعتی می‌باشد، اعمال کرده است. حملات هوایی آمریکا و انگلیس در برابر اهداف انصارالله یمن نمی‌تواند توانایی‌های نیروهای جنگ زده را کاهش دهد. در نظم جدید، شبه نظامیان درگیری را فراتر از مرزهای کشورهای خود ارسال خواهند کرد. در آن سوی جغرافیای منطقه خاورمیانه در عراق، جنگ غزه گروه‌های شبه نظامی مورد حمایت ایران را متحدتر کرده و برای حمله به پایگاه‌های آمریکایی مصمم ساخته است. در لبنان بعد از فاجعه جنگ غزه و قتل‌عام گسترده مردم غیر نظامی، جایگاه حزب‌الله بیشتر تقویت شد. درگیری‌های طولانی مدت برای همیشه در سطوح فعلی به حزب‌الله کمک می‌کند تا به راه خود ادامه داده و خود را به‌عنوان تنها موجودی که می‌تواند از لبنان دفاع کند، معرفی کند. در دیگر سو روابطی که بین گروه حزب‌الله لبنان و ایران به‌عنوان بازیگری تاثیرگذار شکل گرفته یک رابطه قدرتمند و یک هم‌زیستی متقابل بین دو متحد نزدیک به هم است. این هم‌زیستی و روابط را می‌توان در تعاملات مذهبی، فرهنگی و سیاسی شیعیان ایران و لبنان جستجو کرد و در واقع این رابطه، یک وابستگی متقابل به جای تبعیت و کنترل است (معمار و دهبنه ۱۴۰۳: ۶۲).

در مصر جنگ مشکلات بسیاری خلق کرده است. رژیم عبدالفتاح السیسی، مصر را به یک کشور فقیر تبدیل کرده و لذا برای وابستگی مالی و تسهیلاتی که از غرب و آمریکا دریافت کند مجبور است با شرکای منطقه‌ای لابی‌گری انجام دهد. درآمدهای حیاتی مصر از کانال سوئز به واسطه محاصره دریای سرخ توسط انصارالله در شرایط سخت اقتصادی این کشور سقوط کرده است. در مرزهای مصر امنیت وجود ندارد و با همراهی‌ای که با اسرائیل در فاجعه غزه دارد افکار عمومی او را در مقابل رژیم اسرائیل

شکست خورده می‌دانند. الیسی برای حل مشکل اقتصادی اقدام به فروش مستغلات ملی املاک دولتی کرده است. اردن هم با سیری از تهدیدات مواجه است و اهرم‌هایی بازدارنده برای تکثیر گروه‌های اسلام‌گرای مقاومت در مرزهای خود را ندارد.

ویژگی‌های نظم جدید منطقه‌ای

این نظمی که شکل خواهد گرفت به طور اتوماتیک و خود به خود به وجود خواهد آمد و تک ساحتی و حاصل تلاش‌های ابرقدرت‌های روابط بین‌الملل نیست و از همه مهم‌تر اینکه به واسطه نوع تحولات منطقه غرب آسیا کمتر ساختار و مرزبندی را در خود خواهد داشت (KRIEG, 2024: 9). در این ساختار، حاکمیت‌ها با بازیگران غیر دولتی همچنان در کشاکش و تنش خواهند بود. در نظم جدید تعادل ثبات و امنیت ناشی از تصمیم‌های هژمون نیست بلکه حاصل شبکه‌ای از بازیگران دولتی و غیر دولتی است که با هم در ارتباط بوده و در کنشگری خواهند بود. جنگ غزه نشان داد که دولت‌ها و قدرت‌های برتر در ایجاد ثبات و امنیت ابزارها و اهرم‌هایی که در اختیار دارند دیگر کارایی گذشته را نداشته و نمی‌توانند روندهای منطقه‌ای را تغییر دهند. ایالات متحده به جای ریشه‌یابی اصلی بی‌ثباتی در حاشیه بحران غزه به حملات هوایی موشکی علیه انصارالله و ارسال تسلیحات ادامه می‌دهد. انصارالله نبض تجارت جهان را در دریای سرخ به‌عنوان یک بازیگر غیر دولتی گرفته و کاری از دست آمریکا و انگلیس و بلوک غرب بر نمی‌آید. یکی از مهم‌ترین مسائل در ارتباط با انصارالله یمن، تسلط این بازیگر بر تنگه راهبردی باب‌المندب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان است که این امر می‌تواند حاکمیت متحدان ایران در منطقه را تقویت کند (نجات و همکاران، ۱۳۹۵: ۷).

این نوع مدل‌های بازیگری یکی از نشانه‌های بارز اصول و قواعد نظم جدید در منطقه خاورمیانه خواهد بود. در این نظم دولت‌های میانی محلی بدون توجه به اندازه سرزمین و جمعیت و اقتصاد خود به قطب‌های جدید قدرت تبدیل خواهند شد و قطب‌بندی‌های قدرت را دچار تغییرات اساسی خواهد کرد. ایران دستور کار مخصوص خود را تحت شبکه گروه‌های مقاومت با تفویض برخی از اختیارات قدرت صادر کرده و این روند بر علیه رژیم اسرائیل عمل خواهد کرد. محور مقاومت در این جغرافیا یک ائتلاف ژئوپلیتیک منطقه‌ای، مرکب از مجموعه بازیگران دولتی (ایران و سوریه) و غیر دولتی (حزب‌الله لبنان و گروه حماس) است که منافع مشترک ملی و ایدئولوژیک دارند و تلاش می‌کنند با سیاست‌های مستقلانه و مقاومت محور خود، نظم منطقه‌ای با محوریت ایالات متحده آمریکا را از بین ببرند (رضاخو، ۱۳۹۲: ۱). عربستان سعودی و امارات علی‌رغم تلاش‌ها و حمایت‌های آمریکا همچنان

در بحران یمن درگیر خواهند بود. امارات توافق آبراهام را ادامه خواهد داد و عربستان سعی می‌کند عادی‌سازی رفتار خود با اسرائیل را در پیش بگیرد اما این موضوع چیزی است که حول محور منافع ملی خود و نه فهرست آرزوها یا جدول زمانی ایالات متحده ساخته خواهد شد. قطر همچنان به‌عنوان میانجی قوی و توانمند در جنگ غزه به نقش خود در منطقه ادامه خواهد داد اما در کنار این میانجیگری قاطعانه از آرمان فلسطین هم حمایت‌های لازم را به عمل خواهد آورد. میانجیگری ایران و قطر به دلیل استفاده از شبکه‌های بازیگران غیر دولتی خود، قدرت و اجبار بیشتری دارد. ایران با استفاده از جبهه مقاومت قدرت انعطاف‌پذیری و شکل‌دهی به بحران‌های منطقه را در سطح بالایی خواهد داشت. ابوظبی مثل ایران شبکه‌های بازیگران خود را در یمن، لیبی و سودان خواهد داشت و اگر نتواند آن را کنترل کند حداقل آنها را جهت‌دهی خواهد کرد. به طور کلی عامل مهم که در تغییر این نظم کمک خواهد کرد بحران و فاجعه غزه است. این جنگ در شکل دادن به نظم جدید و سرعت تحولات نقش بسیار مهمی را خواهد داشت و اعتبار اصول، هنجارها و نهادهای ایجاد شده آمریکا بعد از جنگ سرد در حال از هم گسیختن و خراب شدن است.

نتیجه

با تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در ژئوپلیتیک خاورمیانه شکل گرفت خبر از مسیر تازه و محیط امنیتی جدیدی را می‌داد. در سال‌های اخیر با رشد تنش‌ها و بی‌ثباتی‌ها ناشی از رفتارهای افراطی طلبانه حزب راست‌گرای لیکود با نخست‌وزیری نتانیاهاو مسیر این تحولات سرعت بیشتری پیدا کرد. سال گذشته در ۷ اکتبر، حمله گروه حماس به داخل سرزمین‌های اشغالی رژیم اسرائیل و وارد آوردن ضربات سنگین نظامی و شکست سیاست‌های بازدارندگی آن باعث شروع جنگ گسترده در غزه شد و هزاران انسان غیر نظامی را طی کمتر از یک سال از بین برد. این تحول عظیم انگار قرار نیست خاورمیانه را به گذشته و روزهای قبل از جنگ برگرداند و شواهد نشان از رویه جدید و نظم جدید می‌دهد. آنچه که در این نظم جدید نقش‌آفرینی بیشتری می‌کند، حضور قدرتمند بازیگران غیر دولتی مثل گروه حماس، انصارالله یمن، حشدالشعبی عراق و محور مقاومت حامی و طرفدار ایران خواهد بود. در کنار این بازیگران غیر دولتی، حاکمیت‌های محلی در نهایت سیر تحولات را بر اساس منافع و اولویت‌های خود مدیریت خواهند کرد و از نظم تاریخی پسا جنگ سرد ایالات متحده و نقش قدرت‌های فرا منطقه‌ای دیگر اثر بسیار کمی خواهد بود و چهره جدید امنیت و بازیگری قدرت‌ها و قطب‌ها را در این نظم شاهد خواهیم بود. در پایان سخن باید گفت قدرتمندترین بازیگران در نظم جدید این منطقه آنهایی

هستند که قادر باشند رفتار بازیگران غیر دولتی را ساختارمند و مدیریت کنند و با چالش کشیدن نظم گذشته قاعده و اصول جدید را برای حکمرانی منطقه‌ای عرضه کنند.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۷)، «نظم نوین امنیتی بعد از جنگ خلیج فارس»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۲.
- ۲- بابایی، محمد و میرعلی میریوسفی (۱۴۰۱)، «تاثیر پیمان صلح آبراهام (ابراهیم) بر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه»، فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ دیپلماسی، سال اول، شماره ۱.
- ۳- سالاری، محمد (۱۳۹۳)، «محیط امنیتی رژیم اسرائیل بعد ظهور دولت‌های جدید»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال پانزدهم، شماره ۱۳.
- ۴- سیاحی، حسین و امیرعلی کتابی (۱۴۰۲)، «نقش بازیگران غیر دولتی در ثبات و تعادل سیستم امنیتی و منطقه‌ای در خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد سیاسی، دوره هفتم، شماره ۳.
- ۵- شیخ نعیم، قاسم (۱۳۸۳)، «حزب‌الله خط مشی گذشته و آینده»، ترجمه محمد مهدی شریعتمداری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۶- صادقی‌زاده، کسری (۱۳۸۶)، «جنبش مقاومت اسامی حماس: گذشته حال و آینده»، رهاورد سیاسی، شماره ۱۶.
- ۷- فرهادی، فرشید و محمدرضا هدایتی (۱۴۰۰)، «آینده نظم منطقه‌ای خاورمیانه در افق ۲۰۳۰»، فصلنامه آینده پژوهی دفاعی، سال ششم، شماره ۲۲.
- ۸- محمودی رجا، سید ذکریا (۱۳۹۷)، «بررسی محور مقاومت و نظام سلطه با استفاده از نظریه نظام جهانی»، فصلنامه مطالعات بیداری اسلامی، شماره ۴، پاییز.

منابع غیر فارسی

- 1- Hedley Bull, *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, 3rd edn (Basingstoke: Palgrave, 2002), pp. 245–46 [first publ. London: Macmillan, 1977].
- 2- Krieg, A. (2016). Externalizing the burden of war: The Obama Doctrine and US foreign policy in the Middle East. *International Affairs*, 92(1), 97–113. <https://doi.org/10>
- 3- Krieg, a (2024). The war in Gaza, the decline of US leadership and the emergence of a networked regional order. *Mediterranean politics*
- 4- Michal M. KOSMAN Kazimierz. (2023). Abraham accords against the backdrop go to Middle East politics mosaic. *Weekly University*, Bydgoszcz, Poland.
- 5- Guzansky Y. (2020), Saudi Arabia and Normalization with Israel, *Institute for National Security Studies, INSS Insight*, No. 1396, 29 October
- 6- Naem. Mohammed (2024). Israel's War on Gaza Has Destabilized the Entire. *Regional Order in the Middle East*.
- 7- Michael K., Guzansky Y. (2020), Might Qatar Join the Abraham Accords? *Institute of National Security Studies, INSS Insight*, No. 1391, 12 October

- 8- Al-Aloosy, Massaab (2022): Deterrence by insurgents: Hezbollah's military doctrine and capability vis-à-vis Israel. In *Small Wars & Insurgencies* 33 (6), pp. 999–1016
- 9- Juneau, Thomas (2021): How war in Yemen transformed the Iran-Houthi. Partnership. In *Studies in Conflict & Terrorism*, pp. 1–23.
- 10- Englehart, Neil A. (2016): Non-state Armed Groups as a Threat to Global Security: What Threat, Who's Security? In *J Glob Secure Stud* 1 (2), pp. 171–183. DOI: 10.1093/JOGSS/OGW003.
- 11- Huntington, S. (1999, March-April). The lonely superpower. *Foreign Affairs*, 78(2), 35. <https://doi.org/10.2307/20049207>